

رسانید.

و دیگر حسب الامر اقدس مقرر شد که در قبله خیابان بالا در جنب عمارات چهار-
باغ شاهی، مقبره‌ای از خشت و گچ بنا نهادند. و این آثار در سنهٔ خمس و اربعه بین و مایهٔ
بمذاللف من الهجرة النبویه [سال ۱۱۴۵] به اتمام رسید.
هر که آمد عمارتی نو ساخت رفت و منزل به دیگری پرداخت

و از جمله سوانحاتی که در آن زمان درجهٔ ظهور یافت این بود که بسمع اقدس
رسانیدند که: ولایت بادغیس و ماروجاق خراب و بایراست. و هرگاه یکصد نفر خانوار
و دوست نفر ارادهٔ آن نمایند که رفته در آن نواحی سکنی نمایند، گراز بسیاری به مرور
ایام بهم رسیده که هرگاه احدی ارادهٔ زراعت نماید نمی‌گذارند. و در بالا مرغاب
ماری بهم رسیده، که اگر احدی بدان سمت عبور نماید، آن مار چون تیر شهاب
خود را بدان شخص رسانیده هلاک می‌کند. و چون آن بلده دهنهٔ نواحی بلخ و عبور
مترددین و مخالفین است، هرگاه در آبادی آن سعی نموده جمعی را مقرر فرمایند که
در آنجا سکنی نمایند، سکنهٔ بادغیس هرات و طایفهٔ بلندهٔ بلند مرتبه در رفاه و آسودگی
بوده، باعث زیادتی دعا گوئی ذات اقدس و صفات مقدس گردیده خواهد بود.

چون از چگونگی آن مطلع گردید، دردم فرمان و اجبالانغان چنان به نفاذ
پیوست و محصولان غلیظ و شدید تعیین فرمود که: در نواحی هرات و میان اویماقات و جام
و خواف و باخرز و غیره بلاد خراسان، آنچه از طایفهٔ ماروجاقی که متفرق گردیده‌اند،
همگی را کوچانیده در منزل اول سکنی دهند. و هرگاه جمعیت خانواری کفاف نکند،
عرض نمایند که جمعی دیگر روانه نمایند، که رفته در آن حدود سکنی نمایند

چون محصولان مذکور وارد میان اویماقات هرات گردیدند، در آنک فرصتی
بقدر یک هزار و پانصد خانوار از جماعت ماروجاقی پنجاه فراهم آمده، تمامی را در قلعهٔ
ماروجاق سکنی دادند. و جمعی دیگر در حدود سرخس و زورآباد پراکنده بودند که
آنها را نیز آورده در پنجاه سکنی دادند. و حسب الرقم مطاع مقرر گردید که از نواحی
هرات بقدر پانصد زوج عوامل مع زارعین آمده، و در ماروجاق زراعت نمایند.

مجدداً محصولان عرض نمودند که: گراز به مرتبه‌ای وفور دارد که این طایفه که
حال اینجا جمع شده‌اند، هرگاه ارادهٔ خارج قلعه نمایند، باید بقدر دو سیصد نفر
با دورانداز دوردم بیرون شتافته و جنگ نموده، خود را به چوب و خاشاک رسانیده
و در مراجعت نیز به همین دستور.

حسب فرمان دارا دربان به عهدهٔ اسماعیل خان خزیمه مقرر گردید که با تنگنجان
خود رفته رفع آن ددها نماید. و اسماعیل خان در رفتن تعویق و تکاهل می‌ورزید که
در این وقت لطفعلی خان سیستانی عرض نمود که اگر امر والا باشد، این غلام باموازی
یکصد نفر از چاکران خود رفته، شرآن ددها را از سر راه مسلمانان دور نموده، معاونت
به درگاه گیتی ستان نمایم.

حسب فرمان مقرر فرمود که: «حقا و ثم حقا که خاک شما از خاک رستم داستان

وسام نریمان است. و این ارث از بیجن بهشما رسیده^۱ و تحسین بسیار نموده. روایت آن دیار نمود. بعد از ورود به نواحی ماروجاق، همه روزه سوار مراکت بادشما گردیده به ضرب عمود خارا انگیز دمار از جان گرازان بر آورده. و در عرض مدت یکماه چنان نمودند که اثری از آن جانوران باقی نماند.

و چون خاطر خود را از آن جانوران جمع نمودند، از آن مکان روایت آن رباط [شدند]. چون نزدیک به آن حوالی رسیدند، از مرکب تزلزل نموده پیاده با شمشیر برهنه روایت آن رباط گردیدند، که ناگاه همان مار از میان رباط بیرون آمده حمله بدان نامدار نمود. لطفعلی خان خود را به یک جانب گرفته، در حمله ثانی چنان شمشیر بر میان آن عدو آشنا نمود، که چون خیار تر به دو نیم گردید، و آن شر را از سر مسلمانان آن دیار رفع نمود. و شیر نم نام را که سلطان مرغاب نموده بودند، روایت آن حدود [نمود].

و آن نامدار از ماروجاق روایت ارض فیض بنیان گردیده، به خدمت صاحبقران دوران آمده، مورد نوازشات از حد قرون گردیده، به حکومت سیستان سرافراز گردید. [از] سوانح دیگر آنکه چون امیر صاحبقران الکای مرو شاهبجان را به تصرف اولیای دولت ابد بنیان در آورده، علیمردان خان افشار را به نیابت روایت آن حدود فرمود. و در حین توقف هرات بقدر پانصد نفر پیاده چریک به آن نواحی فرستاد، و رقم مطلع به عهده محمد بیگ مین باشی سبزواری صادر شد که به اتفاق سرکردگان آن دیار در بستن بند لوازم اهتمام به عمل آورد. شاید بنده مزبور بسته گردید. علیمردان بیگ و محمد رضا بیگ نتوانستند مسدود نمود، و سابق بر این نیز در قوق ایماهی به آن شده بود. و حسب فرمان به عهده اسماعیل خان گورخرزن سبزواری مقرر گردید که روایت مرو شاهبجان شده و علیمردان بیگ را عزل نمود. و قدغن نمود که شاید اسماعیل خان بند مزبور را مسدود نماید. چون وارد مرو گردید بقدر دو هزار نفر چریک برداشته در ساختن بند اشتغال ورزید. و سه مرتبه بند مزبور را مسدود نموده، آب زور آور گردیده بایر نمود. چون مقدمات بند مبارک را به خدمت امیر صاحبقران عرض نمودند، در این وقت یک نفر چاهجو به خدمت اقدس عرض نمود که اگر امر جهانگشا صادر گردد، من رفته بند مزبور را چون کاریز آب حفر نموده، آب را به رود مرو جاری می نمایم. نواب صاحبقران آن شخص را روایت مرو فرمود. و در ورود مرو هر چند نو خانه که به سمت شهر جاری بود حفر نمود که شاید آب به سمت مرو برود، چون زمین مرو قم^۲ است، مکرر آب خراب نموده فایده ای بر آن مترتب نگردید. و اسماعیل خان شب و روز در کار نمودن بند اشتغال داشت، و آن سد چون سد سکندر مسدود نمی گردید.

از سوانح دیگر آنکه به سمع اقدس رسانیدند که در مزرعه بیرجند که از جمله قاینات است دره کوهی است که از قدیم ایام عمارات در آن مکان بنا نموده بودند

۱- اشاره به داستان بیژن و منیژه در شاهنامه فردوسی، و از اینجا برمی آید که نادر بادیستانهای کهن ایرانی آشنا بوده است.

۲- قم (= سن و ماه) ترکی است.

و جمعی از اولیا و انبیا در آنجا مدفون می‌باشند، و حال آن مزار از آثار زلزله ویران شده، اگر امر جهانگشا مقرر گردد که در تعمیر آن کوشیده آباد نمایند، خالی از ثواب دنیا و آخرت نخواهد بود.

حساب الامر اقدس به عهده والد محرف این حروف مقرر گردیده بود که: به قایمات رفته مداخل و مخارج آنجا را، با یک دست فروش روضه منوره، و یک دست فروش به جهت هشت بهشت، و چند دست برای عمارات عالیه چهارباغ شاهی، مع نقد و قالی سرانجام نموده، مراجعت نماید. در این وقت که مقدمه خرابی آن مزار [را] عرض نمودند، امر اشرف چنان به نفاذ پیوست که: مزار مذکور را دایره، و از بابت مداخل آنجا به اخراجات آن صرف نمایند. بعد از رفتن آن حدود و اتمام خدعات شاهی، بر سر آن مزار که در دره کوهی واقع است، رفته به تعمیر آن مشغول شدند.

[روایت خدام یک مزار در بیرجند]

والد فقیر تقریر نمود که: بعد از ورود بدان حدود که ملاحظه آن مکان مقدس نمودیم، گودی به نظر آمد. چون به آنجا داخل شدیم چند عدد زینه که پایین رفیم سه نفر مرد پاکفن در گردن، و هر یک رحل در پیش خود گذاشته به تلاوت قرآن مشغول بودند. و یک نفر محاسن پری داشت، و دیگری کوسه، و دیگری بریش بود که خط پناگوش تازه دمیده بود، و به نظاره تلاوت می‌نمودند. بعد از مشاهده این علامات تعجب نمودیم که این چه مکان باشد. از مجاور و خدام استفسار نمودیم. گفتند که به دست راست خود ملاحظه نمایید. چون متوجه آن جانب شدیم جماعت بسیاری [که] بانصد ششصد نفر از ذکور و اناث می‌شدند، و چارپایان بسیار نیز از اسب و شتر و غیره در میان آن دره به چرا مشغول بودند. و بعضی زنان یستان در دهن اطفال خود گذاشته، و بعضی گاو می‌دوشیدند، و بعضی به طبخ مشغول بودند، و بعضی در خواب و بعضی بیدار. و بعضی سوار مرکبان و جمعی به درودن علف و خاشاک مشغول و نه در خواب و نه بیدار.

چون این غرایب مشاهده شد به تحقیق آن پرداختیم. خدام همان مزار نقل نمودند که: در ایام مروان حکم که خلیفه بود، جمعی از اولاد و احفاد حضرت امام حسن و امام حسین (ص) در نواحی کوفه و بغداد سکونت داشتند، شورش و طغیان به سرحد افساد رسانید. در هرجا از سادات و اولاد درجات که بود به قتل آنها فرمان داد، ایشان از خوف و هراس آن مردود ترك وطن مألوف نموده در اطراف بلاد متفرق شده، بعضی وارد ولایت عراق گردیدند. مقدمه فرار نمودن آن حضرات به مروان ملعون رسید. حکم کرد که در هر کجا و مکانی که ایشان را بیابند گرفته به قتل آورند. چون فرمان آن در ممالک محروسه منتشر شد، مولارضا که از ذریه خاندان نبوت و حدیقه پیرای گلشن سیادت بود از حدود عراق وارد یزد و کرمان گردید. چون مدتی در آن ولایت

استقرار یافت، در آن اوان شخصی از دوستان به خدمت آن جناب عرش نمود که: حسب
الفرمان مروان بن حکم به نفاذ پیوسته که در هر جا که شما توقف داشته باشید، مع اهل بیت
قتیل و اسیر نموده به درگاه خلیفه الخلفا و ظالم جور و حفا عرش نمایند. چون مقدمات
حالی رای عالم آرا گردید، از آنجا در حرکت آمده غزم تون و طیس و قاینات گردید.
واژ مریدان و شیعیان امامیه اثناعشریه در آن نواحی وفور داشت. به مرور ایام قریب
شش هفت هزار کس بر سر آن معصوم بزرگوار مجتمع گردیدند، و چون به نواحی تون
و گناباد رسیدند، بقدر سی هزار نفر از لشکر خراسان که به عهدت والی آنجا مقرر شده
بود که آن معصوم را گرفته به قتل رسانند، در آن حدود به معسکر آن غریبان دور از دیار
برخورده، فیما بین مجادله صعب واقع گردید. در آن روز محضت اندوز جمع کثیری
از طایفه خذلان عاقبت را قتل نموده، در غروب آفتاب روی به آسایش نهادند. و در
نیمه شب بردگیان سراق عصمت را روانه حدود قاین، به نزد شیخ مفید طیبی که در قاین
سکمی داشت نمود. و آن برگزیده خاندان نبوت یاران و فرزندان را وداع نموده، وعده
دیدار به قیامت انداخته، و در طلوع صبح صادق خلعت قیامت را در گردن افکنده،
با دوستان و آخرت طلبان قدم در مضار کارزار گذاشته حمله بر سپاه مخالف آوردند.
واژ آن جانب سپاه قتلان والی با تیر و نیزه و شمشیر آتشین کردار دور و دایره آن
برگزیده خاندان نبوت در آمده، محاربه صعب واقع گردید. تا قریب سه چهار هزار نفر
از اخلاص شاعران آن جناب به درجه شهادت رسیدند که ناگاه دور مولای رضا را مانند
هاله احاطه نموده، آن را تیرباران نموده آن مظلوم را از خانه زین به روی زمین افکنده،
و حرمازاده روسیاه [به قتل] آن مبارزت نمود، و سرش را از قلعه بدن جدا نمود. و
اکثر از مریدان زخمیدار و مجروح و بریشان روزگار چون ستاره بنات انش پراکنده
و متفرق و برخی گرفتار دست آن ظلمت بی اعتبار گردیده به قتل رسیدند، و در آن شب
قتلان والی در آن حدود توقف [کرده] و یوم دیگر قشون خود را برداشته، متعاقب
اهل بیت آن جناب روانه گردید. و ذریه خاندان ائمه اطهار در حین فرار به قریه‌های
رسیدند، که به قرب ده خانواری در آنجا توقف داشتند. در وقت گذشتن از آنجا به زبان
عجز و انکار گفتند: اگر سپاه از عقب برسد، و از شما بپرسند، مگویید که به کدام
طرف رفته‌اند، و از آنجا گذشته، به سرعت روانه شدند. چون قتلان با سپاه خود رسیده
تفحص احوال اهل بیت نمودند، آن جماعت روسیاه به گوشه ابرو اشاره نمودند که بدین
سمت بیرجند رفتند. و متوطنین آن قریه که به گوشه چشم اشارت نمودند احوال شدند. و
اولادی که از آن جماعت تولد می‌یابد آن نیز احوال است! و حال نیز که مطابق سنه
۱۱۴۵ است، آن جماعت همچنان احوال [هستند] ۲- و تعمیر آن مکان مقدس در سنه
مذکوره واقع شد. القصه لشکر کفار از عقب رسیده، ایشان داخل به میان این دره شده،
از رعب و هراس دشمن مناجات نمودند که الهی ما را در این مکان پناه داده، قبض روح

۳- چنین افسانه‌های چندین جا در باره ساکنان دهات نزدیک امامزاده‌ها روایت می‌شود، از جمله
در باره مکنه کیگا نزدیک امامزاده داود تهران. نیرنگستان صادق هدایت ص ۱۶۶ و نظیر آن در
ایلخچی غلامحسین ساعدی ص ۱۴۵.

ماکن. که دعای ایشان به اجابت رسیده، آن کوه سربه‌هم آورده، غایب شدند. و شاهدان مذکور را در نیم فرسخی این نواحی، مسلمانان که در میان آن گروه بودند آورده مدفون ساختند. و قبران از آثار آن معجزه از افعال خود نام و پشیمان شده مراجعت به طوس نمود. و بعد از آن موالیان و دوستان اهل بیت از اطراف و جوانب هجوم آورده، داخل آن مغازه شدند، و آن همه غربا را به نظر درآوردند که هر یک به شغل خود مشغول‌اند و قبض روحشان شده، و تا دور دوار قیامت بدان قرار خواهد بود.

القصة والد فقیر به تعمیر آن مشغول شده، در اندک فرصتی به اتمام رسانیده، مراجعت به ارض اقدس نموده، چگونگی حالات را به عرض عاکفان سنده والا رسانید. حسب الامر اعلی و قیامت به جهت ارواح پرفروش آن طایفه مقرر گردید. چون مقدمه مذکور خالی از عجایب نبود به ذکر آن مبادرت نمود.

۴۴

گفتار در ذکر حالات پادشاه صفوی علامات شاه طهماسب بن سلطان حسین
[که] در مملکت عراق و آذربایجان به وقوع انجامیده

چون به تأیید پادشاه ذوالجلال و نیروی دولت خسرو صاحب اقبال، ممالک عراق و فارس و آذربایجان و کرمان و گیلان به محروسه پادشاه من‌عندالله قرار گرفت، و گلزار این ممالک از خار وجود متبردان به ضرب شمشیر نادر صاحبقران پیراسته گردید، احدی را یارای سرکشی و استقلال نماند [و] چون خاطر خود را بالبره از انتظام مهام، خسرو والاثراد صفوی نهاد فارغ ساخته، به دستگیری اهتمام نادر صاحبقران جمیع امرا و اعیان مملکت ایران از اطراف و جوانب وارد درگاه آسمان‌چاه گردید، حلقه اطاعت و انتیاد در گوش و عاشیه متابعتش بردوش گرفتند، نواب والا برای رفع استیلائی جماعت رومیه به صوب تبریز و آذربایجان متوجه گردید.

پادشاه دین پناه صفوت نهاد از حلیه امور خلافت و جهان‌داری عاری نشسته، با خوانین و امرای راحت‌طلب طرح جشن و مجالس عیش و طرب انداخته، با ماهر و یان غیریوی و سرین بناگوشان سنبلموی، به خوردن می‌ناب و طرح بزم ناصواب اشتغال داشتند، که در این وقت ورود ذوالفقارخان افغان به ارض اقدس و مراجعت نواب صاحبقران به صوب خراسان درجه شیوع یافت.

نواب کامیاب اشرف از شنیدن این مقال و یافتن سررشته اختلال احوال خراسان، فرح و سرور به بندگان ثریا مکان راه یافته، با ندیمان خاص و محرمان با اختصاص

در مقام راز و نیاز درآمده گفت: هر آینه شما را خالی گردیده باشد که من چه داعیا وجه نحوستهاکه از دست نادر دوران تدارم! آنچه آن افشار مردود بهمن نمود، محمود و اشرف افغان به اقوام و اولاد من نموده [اند]. و در عرض این مدت اختیار رتی و فنیق مهمات دیوانی را در کف خود گذاشته، به هیچ امری مرا نمی گذاشت که رجوع نمایم. و اکثر از سرکردگان و سرداران آبا و اجداد مرا مغضوب و معزول نموده، و هر گاه اراده بخشش و انعام در خاطر من خطور می نمود، در مقام ممانعت برآمده، [به] مزاج خواش خود سلوک می نمود.

الحمد لله که در خراسان به دست جماعت افغان قتیل و اسیر خواهد گردید. اولی آن است که چون اختلال در امورات نادرى بهم رسیده، من نیز در تدارک غازیان عراق و آذربایجان درآمده، آماده و مستعد گردیده، بعد از خاطر جمعی این دیار، هر گاه آن مردود روزگار به دست جماعت افغانه بر طرف نگردیده باشد، با سپاه قاهره در حرکت آمده به سمت خراسان رفته، بعد از تماشای آن دیار نادر تباهاکار را به قتل آورده، معاودت به عراق نموده به کامرانی مشغول شویم.

اکثر از آن بیخردان تصدیق قول آن حضرت نموده، عرض نمودند که: مناسب چنان است که با سپاه فراوان و جمعیت بی پایان به سمت آذربایجان رفته، در تسخیر آن ممالک سعی و اجتهاد را به عمل آورده، در مراجعت بقدر مقدور سپاه فراوان از آن دیار برداشته، عازم تنبیه معاندین خراسان گردیم، بندگان اقدس را این رای پسندیده آمده، در ساعت معود از دارالسلطنه اصفهان با سپاه فراوان در حرکت آمده، روایت آذربایجان گردید.

چون خبر حرکت بیضا آیت مسموع بیستون خان بیگلربیگی آن دیار شد، با اعزه و اعیان از دارالسلطنه تبریز در حرکت آمده، به استقبال بندگان عظیم الفضل شتافته، در آن روز به پابوس اقدس همگی سرکردگان آذربایجان مشرف گردیده، داخل دارالسلطنه تبریز شد.

چون چند یومی توقف فرمود، ارقام مبارک مطاع به مراغه و سایر توابع تبریز شرف نفاذ یافت که غازیان سپاهی و دلیران شاهی وارد درگاه آسمانجاه گردند، ک چون قلعه ایروان و گنجه و شیروان و غیره بلاد آذربایجان سوای تبریز و مراغه و ارومی در تصرف عثمانلو بود، اراده آن نمود که اولاً به سمت ایروان رفته علی پاشای حکیم اوغلی را که به ایالت چخور سعد اشتغال دارد تنبیه، و قلعه مذکور را تصرف کرده روایت سایر بلدات آذربایجان گردد. به همین اراده از دارالسلطنه تبریز با عساکر فیروز مآثر در حرکت آمده، عازم ایروان گردید.

چون خبر حرکت بندگان اعلی گوشرزد علی پاشا گردید، در دم چاپاران بسیار و قاصدان بیشمار روایت خدمت سلطان محمود خواندگار روم نموده، اظهار استقلال و عظمت و اجلال شاه عالم پناه را عرضه داشت درگاه سکندر اساسی نمود. و سابق بر این

نیز در محل استیلای نادری به نواحی تبریز و حرکت شاه مرتضوی علامات از دارالسلطنه اصفهان به سمت شیروان و سایر بلاد آذربایجان عرض نموده بود.

وحسب فرمان سلطان روم به عهده علی پاشاینگی چری یاشی و تیمور پشای شامی مقرر گردیده بود که با موازی یکصد و بیست هزار سوار عازم نواحی آذربایجان گردد. و هرگاه کمک و اعانت به حکام و مباشرین آنجا [احتیاج] افتد، لوازم اعانت بدیشان نموده، متعزین و سرکشان آن دیار را تنبیه نموده، معاودت نمایند. و دیگر به عهده احمد پاشا حاکم بغداد نیز مقرر شد که قشونهای بغداد و حله و کوفه و موصل و عربستان و بحرین و برین و آن حدود را برداشته در تنبیه توپوزخان صاحبقران و طهماسب شاه نوجوان اشتغال ورزد. علی پاشا و تیمور پاشا با عساکر بسیار و ائانه و اسباب پیشمار منزل به منزل وارد قارص گردیده بود.

چون از آن جانب بندگان اعلی وارد ایروان گردید مصطفی پاشا در و دیوار قلعه مذکوره را حسب الواقع مسدود [و] مضبوط نموده، توپهای بسیار و زنبورک و بادلیج بیشمار در برج و باروی قلعه تعبیه نموده، و خندق در کمال گودی حفر نموده، و شب و روز در قلعه داری لوازم پاداری را به عمل آورده، مستعد مجازبه گردید.

چون بندگان اعلی وارد [سه] فرسخی قلعه ایروان گردید، در آن حدود نزول نموده، سرداق جاه و جلال به اوج کمال رسانیدند. با سرکردگان عظیم الوقار قرعه مشورت افکندند، بنا به آن شد که همگی سرداران و سرکردگان، و بندگان ثریامکان خود نیز با در رکاب سعادت نهاده، در ملاحظه آن قلعه کوشیده، و بعد از تمهید عقل و فراست، در گرفتن آن لازمه جد و جهد را به عمل آورد.

روز دیگر دوسرزدن خورشید خاوری بر این چرخ نیلوفری، پادشاه کامیاب پسا امرای چون افراسیاب در حرکت آمده، به دور و نواحی آن قلعه [در] آمده به تفرج و نظاره اشتغال ورزیدند. قلعه ای به نظر در آوردند که در متانت و استحکام به مثابه ای بود، که چون حصار فیروزه فام مسمون بودی از کمند نواب ایام، و چون فراز سپهر نهم برتر از عروج او هام، شرفاش در ارتفاع باثربا هم آواز و حسیض خندقش در انخفاض باثربا دماغاز لمؤلفه

حصاری چو کوهی ز فولاد ناب که دیده ز نظاره اش گشت آب
بروجی که بر دور آن صف نشان شده چون ستاره ز گردون عیان
چنان سوده اش کنگره برفک که حضر شده شمس و ماه و ملک
زهر گوشه آن بلند ارتفاع نمودار بد قله مهر و ماه
چنان قلعه ای کسی ندارد نشان یکی مرو و دیگر بود ایروان
و نهر دیگر عظیم در دامن آن حصار جریان داشت، که از سمت شمالی جاری بود.

چون بندگان مرتضوی علامات آن استحکام و آن بلندی قلعه را ملاحظه نمود، در اندیشه تسخیر آن افتاد. مقرر فرمود که غازیان نامدار و دلیران معرکه کارزار چند

۳- در منابع دیگر، در این مورد سخنی از مصطفی پاشا نیست، و علی پاشا حکیم اوغلی فرمانده شرعی عثمانی در ایروان است.

روزی بهار محاسره و مجادله پرداختند. اما مصطفی پاشا از جنگ شبران رزمجوی و دلاوران تندخوی بدان حصن تحصن جسته، ابواب حصار را چون ابواب فتوحات دارین بر خود مسدود گردانید. و بر برج و باره به مدافعه برآمده. از اسباب نبرد رقلعه‌داری، قلعه آن کوه برسپهر برین رسانید. و هر چند نامداران قزلباش در گرفتن آن قلعه لوازم سعی و اجتهاد بعمل آوردند، قایده به هیچ وجه نمانده، ناچار در محاصره اطراف آن قلعه اشتغال ورزیدند.

در این وقت جاسوسان قلندر اساس، که در نواحی ولایات مخالف به برویشی و قلندری رفته بودند، مراجعت نموده به عرض اقدس رسانیدند که علی پاشا و تیمورپاشا با عساکر بسیار واستعداد بیشمار در این چند-یوم وارد ایروان، و به اعانت مصطفی پاشا می آیند.

چون نواب اعلیحضرت شاهی از ورود سرعسکر روم اطلاع یافت، رای جهان آرا اقتضا نمود که بنه و آغرق را در نواحی ایروان در قلعه‌های از قلعه‌جات گذاشته، و خود با سپاه کینه‌گزار روانه قارص گردیده، و در عرض راه جمعیت علی پاشا را بر هم شکسته، و بعد از فراغت از آن آمده تخخیر قلاع ایروان نماید. به همین اراده بنه و احوال و انتقال اردو را گذاشته، روانه قارص، و به مجادله سرعسکر متوجه گردید.

از آن جانب علی پاشا با سپاه فراوان چون مور و ملخ روانه گردید، و در عرض راه چاپاران مصطفی پاشا [وارد] گردیده، مقدمات محصور شدن خود را تقریر نمودند. پشای مذکور در دم موازی چهل هزار کس از نامدازان شاهی سوار [را] بمسرداری تیمورپاشا انتخاب نموده، فرمود که: باید به سرعت روانه ایروان شده، هر گاه توانی از عهده سپاه قزلباش بیرون آمده، در دفع آن کوشیده، طریق مردانگی خواهی پیمود. و الا اینکه داخل قلعه شده در محافظت و قلعه‌داری ثابت بوده تا اینکه متعاقب وارد گردیده، دمار از روزگار شیخ‌اوغلی و تابعان آن بر آورده، مجدداً ممالک و ولایات آذربایجان و عراق را تصرف نمایم.

و تیمورپاشا حسب‌الفرموده علی پاشا عساکر مقرر را برداشته، عازم قارص گردید. بعد از ورود آن حدود بدون مکث روانه ایروان شد. بقدر دو منزل راه طی نموده بود، که از برابر آن علامات سپاه نصرت آیات ظاهر گردید.

واز آن جانب نیز بندگان اعلی مطلع گردیده، در کنار رود آب در مقابل سپاه رومی صف آرای می نمودند. و دلیران جنگجو و تیرد آزمايان تندخو داخل معرکه کارزار گردیده، به ضرب نیزه حانستان و طیانچه بی‌امان دمار از روزگار یکدیگر بر آورده، قاصد جان یکدیگر شدند.

و آن روز تا غروب آفتاب جهانسوز آن دو دریای لشکر در مجادله کوشیده در غروب آفتاب و تیرگی آن ظلمت نقاب، آن دو سپاه کینه‌خواه روی به آرامگاه خواب نهاده، به استراحت مشغول شدند. دلیران خصم شکار در کارسازی حربیه و اسلحه جنگ پرداخته، در آن شب سر به بالین استراحت نیاسودند. و از طرفین طلایه داران پرشور و شین در محارست و محافظت اردو قیام داشتند.

تا اینکه این آفتاب زرین با صد عز و تمکین سوار مرکب رحمت الهی گردیده، عالم ملکوت اعلی و «قاب قوسین او ادنی» را از پرتو جمال جهان آرا زراندود نموده، جهان ظلمانی را از ضیاء پرتو خود نورانی گردانید، آن دو دریای لشکر در مقابل یکدیگر صف قتال وجدال را بیاراستند.

آن شاه صفوی آیات حدود لشکر ظفر [اثر] را به وجود نامداران ذی بصیرت و دلیران با مکتب متافت داده، نهال توق منجوق در جویبار قلب به عبوق برافراشت، و از جوانب و اطراف سپاه سمند جرأت در مضار کارزار به جولان درآورده، به نوک سنان سندان گذار مردمک از دیده هم درآورده بودند، و به پیکان خدنگ قضا کردار شیران یبته پیکار و زخم شمشیر آبدار ابواب خروج از وای مخالفان را مفتوح کردند.

و از آن جانب نیز مبارزان شامی و مصری، بادبایان تازی ژواد را به جولان درآورده، خاک میدان را با خون دلیران در آمیختند، و از زخم نیزه افمی کردار زهر بالا در ساغر مبارزان ریختند، لمؤلفه

زهر دو طرف لشکر بیکران کشیدند شمشیر کین از میان
 دو لشکر نهادند دلها به هرگ فرو ریخت اجل ناگهان چون تگرگ
 سر نامداران، تن بیدلان فتاده به میدان چو برگ خزان
 زس خون روان شد در آن انجمن زمین گشت از لاله صحن چمن
 در آن روز پرکین پراضطراب دو لشکر به هم شد چو دریای آب
 زافغان گردان و فریاد جنگ زمین شد به مانند پشت پلنگ
 در آن روز غم اندوز آن گروه کینه توز تا زمانی که ساحت روزگار از اثر خسرو
 ثوابت و سیار پدیدار بود، از طرفین به مراسم خون ریزش و شرایط کوشش در آن معرکه
 مخوف مشعوف بودند، و چون اثر هنگام غروب رایت ظلام به طرف شام مرتفع گردانید،
 آفتاب اقبال طوایف رومیه در حجاب سحاب ادبار از تشعشع بی بهره گردید. تنقظلمانی
 دامن ایشان [را] فرو گرفت، مجاهدان کرام و حارسان حوزه اسلام از خواص و عوام
 به هیئت اجتماعی بر آن سپاه ظلام حملات متواتر برده، از صحرای هیجا و هجوم بنای
 ثبات معاندین را از بنیاد کنده، به یمن دولت پادشاه اسلام اثر، به شام ادبارشان لاحق
 گردانیدند.

غنائم بیکران و براق بی پایان، نصیب غازیان و اعوان سپاه پادشاه جمجاه گشته، بر تیسیر این فتح نامدار خسرو کامگار لوازم محامد پروردگار به جای آورده، کوس بشارت و خوشدلی به نوازش در آورده، وارد منزل مذکوره [شده] و سدادق جاه و جلال به اوج کیوان افراشتند. و سرداران سپاه هر یک فراخور پله و رتبه خود نوازش یافتند.

و چون تیمور پاشا شکست خورده به قارص رفت، از آن طرف نیز علی پاشا با سپاه خود وارد بلده مذکوره گردیده، منتظر خیر پاشا بود که در این وقت علامات لشکر شکست خورده پدید آمده، آه از نهاد آن بر آمده مقرر نمود که در خارج قلعه نزول

نمودند، که روز دیگر از آنجا حرکت عازم ایروان گردد.

چون سابق بر این ذکر شد که چند نفر جوایس پادشاه عالیجاه مذکور به شکل قلندر به آن حدود آمده بودند، بعد از اطلاع ایلغار نموده خود را به اردوی معلی رسانیده، ورود تیمورپاشا را به خاکپای مبارک عرض نمودند.

نواب اعلیٰ رجبعلی خان اعتمادالدوله و حسنعلی خان معیرباشی^۴ و امیرخان را به حضور طلبیده مقرر نمود که: تدارک مجادله علی پاشا را به چه نحو خواهیم گذاشت؟ امرای مذکور عرض نمودند که: بدانچه خاطر اقدس اقتضا نماید.

نواب اقدس فرمودند که هرگاه اراده آن نمایم که با آن مجادله نمایم، از قرار تقریر جاسوسان پانصد عراده توپ دارد که از عهده آن بیرون نمی توان آمد، هرگاه با فوجی از غازیان سواره اراده نمایم که رفته بدان [حدود] سرپایی بگردیم اولی خواهد بود.

در این اندیشه بودند که در این وقت چند نفر جاسوس و چابار از فواجی تبریر آمده، عرض نمودند که: احمدپاشا حاکم بغداد و پولادپاشا حاکم سابق همدان باموازی یکصد و پنجاه هزار [نفر] از بغداد در حرکت آمده، وارد کرمانشاه [شده] اگر موکب جهانگشا در این حدود بماند، احمدپاشا ممالک عراق را تصرف خواهد نمود.

چون نواب اقدس از مضامین عرایض ضایطان مطلع گردید، صلاح دولت در آن دید، که رفته شیخونی به علی پاشا زده معاودت نماید. از آن منزل در حرکت آمده به عزم پاشای مذکور روانه گردید. چون به یک منزلی اردوی رومیه رسید، قراولان جمعیت و کثرت لشکر آن را بسمع اقدس اعلیٰ رسانیدند، اما خوف و رعب در سپاه قزلباش پدید آمده بود، و مقدمه ورود احمدپاشا و پولاد پاشا نیز متواتر بود.

چون ندمای خاص از اختلال اوضاع غازیان مطلع شدند، چگونگی را عرض نموده بنا گذاشتند که بنه و آغرق را که با خود دارند با پیاده تفتنگچیان روانه ایروان [نموده]، و خود با فوجی از غازیان ایلغار نموده، در نیمه شب شیخون به عساکر رومیه زده، و معاودت نموده بسمت ایروان روانه شوند.

و به همین خیالات موازی دوازده هزار کس با خود برداشته، متمم غازیان را در آن شب به سرکردگان و امرای نامدار سپرده، عازم سمت ایروان نمود [ند] و دو یوم با جمعیت خود در آن مکان توقف نمودند که غازیان مامورین مسافتی بهم رسانیدند، و شب دیگر توکل به درگاه الهی نموده، عازم اردوی علی پاشا گردیدند.

چون قدری راه طی نمودند، از دور علامت شمع و چراغ آن سپاه پرغرور به نظر پادشاه مؤید من عندالله آمده، به همواری تمام خود را بیک دال* اردوی رومیه رسانیده، بیکدفعه حمله بدان گروه تبه [روزگار] خسران پژوه نموده به کشیدن سرنج و غلغله نای زرین و سنج مشغول شدند. زلزله در ارکان اردوی رومیه افتاده، طلا بیداران رومیه سر راه بر آن سپاه گرفته، و به انداختن تیر و تفتنگ و طیآنچه و ضرب زنگ و توپهای

۴- اصل: معیارباشی.

* دال ترکی است به معنی شاخه و جناح.

نهبان آهنگ پرداختند. و از هر طرف که آن نامداران هجوم آوردند، از ضرب گلوله جانستان چون تگرگ و باران بر بالای هم ریختند. لمؤلنه.

برآمد یکی ایر و غرید میغ از آن ایر بارید یکباره تیغ صدا از دم توپ آمد پدید تو گفستی که گردون سراسر درید جزایر خروشین از سر گرفت جهان رنگ صحرای محشر گرفت جهان باز بیرحمی آغاز کرد ز آواز گردان میدان شتاب سراسیمه گردان با نام و ننگ یکی اوفتاده ز بالای زین یکی را ز سر اوفتاده کلاه دریده یکی فرقی از تیغ کین چنین است هنگامه کارزار مشو غره چرخ گردون دون چنان گرم هنگامه کارزار رسیدند فوجی ز شیر افکنان

و رجبعلی خان از جانب طلایه راست اندیشه از تیر و شمشیر و توپ و تفنگ نکرده، داخل میان اردوی رومیه شده، به کوشش و کوشش مشغول گردید، که در آن وقت علی پاشا که دومیدان فاصله سنگر علیحه داشت، از عای هوی گردان ازجا درآمده، غازیان خود را تحریک مجادله و میدانداری نمود. اما سپاه رومیه کارزاری در آن نیمه شب [کرد که جهان را] بر سپاه قزلباش تیره و تار نمود.

حسب فرمان رجبعلی خان و غیره غازیان از میدان هر چند اراده نمودند که خود را برکنار کنند میسر نگردید. که ناگاه از یک جانب علامت سپاه تیمور پاشا نمودار گردید که از غایت تاریکی، که دوست از دشمن فرق نمی شد، سپاه علی پاشا به گمان آنکه دسته ای دیگر است، نمت از سپاه قزلباش برداشته، بدانداختن توپ و تفنگ به سمت آن سپاه قهر آهنگ اشتغال ورزیدند.

اما بندگان اعلی و امرای قزلباش از حقیقت کار آگاه شده، چون ضعف و سستی در سپاه خود ملاحظه نموده بودند، ناچار مفت خود دانسته در آن شب دیجور روانه ایروان گردیده، در هیچ مکان نیاسودند. و تا طلوع آفتاب بقدر چهار منزل راه طی نموده بودند. و از آن مکان ایلتغار نموده، خود را به اردوی کیوان پوی رسانیدند.

و دو یوم در آن حدود توقف فرمودند، که در این وقت به مسامع اقبال رسانیدند که: عساکر رومیه از نواحی دارالسلام بنگاد در حرکت آمده، کرمانشاه و کوهگیلویه و همدان را تصرف نموده، اراده آن نموده که هرگاه بندگان اعلی در نواحی ایروان معطلی داشته باشد، حرکت نموده به سمت اصفهان بروند.

بندگان اعلی امرای ظفرلو را مقرر فرمود که از سنگر خود حرکت نموده مجدداً دور و دایرهٔ ایروان را چون نگین انگشتر فرو گرفتند. و چند نفر از مطایفهٔ عثمانلو که اسیر نموده بودند نامه به دلالت و استمالت علی پاشا در قلم آورده معجوب اسرای مذکور ارسال داشت.

علی پاشا چون شکست تیمورپاشا را شنیده بود. بقدر نهرأس اسب معیراق مرصع و یکدکی زیبای رومی یا پیشکش وافر روانهٔ درگاه معلی نموده، عریضه‌ای مشتمل بر این مضمون نوشت که: چون این دولتخواه حسب فرمان پادشاه سکندر اساس فریدون بارگاه درحراست این قلعه لازمهٔ پاداری می‌نماید، هرگاه نواب اقدس نظر به آیین هروت و مرجعت از نواحی ایروان در حرکت آمده، به سمت نخجوان تشریف شریف ارزانی فرمایند، این دوستدار دولت ابدقرار قلعه را خالی نموده روانهٔ دیار قطنطنیه می‌گردد، که در رفتن بدان حدود سرداران و ینگجیری آقایان ملامت و توبیخ و سرزنش نکنند، که قلعه‌ای بدان استحکام را نتوانستی نگاه داشت. چون موکب همایون بدان صوب نزول نماید، دیگر از سرزنش اینای روزگار فارغ خواهم بود.

نواب اقدس این تکلیف را مقرون به‌خیر دانسته، ایلچیان را رخصت فرمود. و روز دیگر ناچار با طالع ناسازگار، به سمت سینه واردلان [رایت] افزاشته، در حرکت آمدند.

چون سه یوم از حرکت موکب والا گذشته، از آن جانب علی پاشا بعد از مراجعت سپاه نصرت بستگاه تیمورپاشا و بهادر پاشا را روانهٔ ایروان نمود، که در محاربت و قلعه‌داری قیام [نمایند] تا متعاقب با دریا دریا سپاه وارد گردید. چون از ورود قشون رومیه و مراجعت قزلباشیه آگاه شد، طبل بشارت و خوشدلی در قلب خاطر به‌نوازش درآورده قلعهٔ ایروان را چراغان نمود.

اما راوی ذکر می‌کند که چون موکب همایون فال شاهی از سر قلعهٔ ایروان در حرکت آمده، منزل به‌منزل بدون مکث و توقف وارد محال اردلان گردید، مقرر فرمود که سرکردگان تبریز و مراغه و ارومی و سوق بلاغ و سلدوز هر یک از غازیان را که در آن حدود مانده بودند، به رکاب ظفرانتساب حاضر نمودند، مجدداً عساکر فیروزمات را [سان] دیده ارادهٔ نواحی همدان نمود.

در این وقت به‌عرض اقدس رسانیدند، که پروخان ولد بیستون خان افشار ۸ در آمدن

ع-ظ: کنیزکی.

۷- اینجا در کنار صفحه افزوده شده: بعد از فرستادن ایلچیان محمدخان بلوچ را باموازی دوازده هزار کسی روانهٔ قلعهٔ ایروان [کرد] که رفته شاید قلعه را تصرف نماید. در ورود خان مذکور به ایروان علی پاشا خبردار شده یا جمعیت خود بیرون آمده، فیما بین مجادلهٔ صعب رخ داد. و محمدخان شکست یافته مراجعت به اردو کرد. شاه طهماسب چون خود را در هرجاجب محیط گرداب بلادید...

۸- در تاریخ افشار تالیف میرزا رشید ادیب‌الشعرا (ص ۷۷ - ۸۵) برویگ برادر کهن بیستون خان ذکر شده است

خود تکاهل و ورزیده می گفت که: من از جانب صاحبقران مرخص نیستم. هر گاه فرمایش اقدس صادر گردد، تمهد فرمایند که اگر نواب صاحبقران در مقام مؤاخذه این غلام درآید جواب آن با نواب اقدس خواهد بود.

چون مفسدان بدکیش این نحو مکالمات را حالی رای عالم آرا نمودند، دود ناخوش از روزه دماغ آن حضرت برآمده، در مقام قلع و قمع جماعت مزبوره درآمد، بسیاری از آن طایفه را قتل و اسیر نمودند. بعد از تنبیه و تأدیب جماعت مذکوره، به عهده وزیر اعظم مقرر فرمود که: از قشونهای عراق و آذربایجان و فارس را برداشته، و به خراسان رفته، آن افشار نابکار را مقید و محسوس بدرگاه عالم پناه حاضر نماید؛ چون حسنعلی خان معیرباشی^۹ و میرزا زکی ندیم مجلس بهشت آیین این نحو گفتگو از بندگان ملاحظه نمودند، قدم عرض بر ساط مدعا گذاشته عرض نمودند که: تنبیه جماعت افشار و بازخواست امیر تاجدار دیر نخواهد شد. بعد از تنبیه معاندین و مخالفین رومیه، بهر چه رای الهام آرا اقتضا نماید، از آن قرار معمول خواهیم داشت. و حال هر گاه پروخان در آمدن تقاعد و رزد، بیستون خان [که] در رکاب اقدس خدمت می نماید، کسان خود را روانه خواهد نمود که فرزند او سعایل و عشیره وارد درگاه جهانگشا گردند، بهر نحو [بود] بندگان اعلی را راضی نمودند که از عذاب و خطاب پروخان در گذشت.

و از آن جانب چون پروخان چاباران را جواب داد، با خود اندیشه نمود که مبادا بندگان اقدس در مقام عناد درآمده به قتل [او] فرمان دهند، در دم قریب یکهزار نفر از غازیان افشار را با پیشکش و ارمغان بسیار به اتفاق صفی بیگ برادر کهنتر خود روانه درگاه آسمان جاه نمود.

بعد از ورود آن و مشرف شدن به آستان عدالت بنیان شاهی، امنای دولت ابد مدت عرض نمودند که: پروخان در مقام اطاعت و فرمانبرداری است و کسانی که آن را منتهم به نفاق این دولت ساخته بودند از راه عناد بوده، نواب اعلیحضرت شاهی نظر به فرمایش سابقه کمال مراعات و انعام و بخشش درباره آن نموده، رقم سرداری نواحی آرومیه و سوق بلاغ و سلدوز را به عهده آن مقرر فرمود. و چند یومی در منزل سینه و اردلان و بیلاق آن حدود توقف نموده، [پس] از اجتماع عساکر منصوره و تدارک مایحتاج غازیان، در حرکت آمده روانه همدان گردید، که جاسوسان خبر رسانیدند که: پولادپاشا با موازی شصت هزار کس آمده در قلعه همدان به آراستگی سپاه خود مشغول است، و احمدپاشا نیز منتظر ورود سرعسکر روم است که به فرمان خوانکار مقرر شده که از سمت مصر با هشتاد هزار کس آمده، به تنبیه معاندین عراق عازم گردد.

چون بندگان والا چنان دانست متوکلا علی الله روانه کرمانشاه [شد] که در آن حدود توقف نماید، و تا آمدن سپاه رومیه در بیلاقات و متزهات و چشمه ساران سکنی نماید. و به همین اراده روانه آن دیار گردید، و از آن جانب پولادپاشا در همدان توقف.

و حرکت بندگان صفوی آیات را به جهت احمدپاشا قلمی نموده، اعلام نمود.

۴۵

رایت افراشتن پادشاه صفوی علامات به محاربه احمدپاشای بغدادی و شکست یافتن و مراجعت به اصفهان

نگارنده تقدیر صحیفه ازلوی و تمثیت نویسی روزگار خفی و جلی تعبیر «الذی بیده الملك و هو علی کل شیء قدیر» را بر صفحه روزگار بسدین نقش زیب و زینت بخشیده است که هر صاحب دولتی را بدخارخار هوس جاه و جلال آغشته، و زهر در عوض شهد ناب در کوزه حوصله آن سرشته.

تبیین این مقال بیان احوال آن پادشاه صاحب اقبال است که چون از اردلان روانه همدان شد و چند یوم در بیلاقات آنجا توقف فرمود، به علت بی آذوقگی قحط و غلا در میان غازیان قزلباش شیوع یافته، از هیچ طرف غله و ماکول نیامد.

چون احوال عساکر نصرت متأثر به سبب عدم آذوقه و خوردنی اختلال کلی بهم رسانید، در این اوان به سمع اقدس رسانیدند که بقدر شائسته هزار کس از طایفه رومیه از نواحی کرمانشاه حرکت نموده، به سمت همدان عبور می نمایند. حسب فرمان بندگان اعلی چنان به نفاذ پیوست که رجبعلی خان وزیر اعظم با فوجی از سپاه دریا موج سر راه آن جماعت را گرفته، دفع شر آنها را نماید.

[رجبعلی خان] با فوجی از غازیان جلالت نشان در حرکت آمده، سر راه آن طایفه برگشته روزگار را گرفته، به مدافعه و مجادله آن قوم اشتغال ورزید. بعد از اندک لمحّه تاب صدمه غازیان قزلباش نیاورده، و شکست خورده، راه فرار وادی ادبار پیش گرفته به سمت همدان و کرمانشاه رفتند.

و جمعی را، نامداران فیروز جنگ اسیر و پالهنگ در گردن نموده، به درگاه والا آوردند. چون تفتیش احوال آن سپاه نمود، عرض کردند که: این شائزده هزار نفر حسب القرموده احمدپاشا به سرداری دلاور اوغلان دیار بگری مقرر شده بود، که در همدجا پیشرو سپاه بوده، در همدان توقف نمایند، که متعاقب آن احمد پاشا نیز وارد خواهد گردید.

چون غازیان اردو از ورود لشکر احمدپاشا مطلع گردیدند رعب و هراس در ایشان ظاهر شده، اراده نمودند که متفرق گردند. چون سرکردگان لشکر ظفر اثر از این مقدمه و تفرقه احوال غازیان آگاه شدند، به عرض اقدس رسانیدند که به سبب عدم آذوقه اختلال در ارکان غازیان رخ داده، هر گاه موکب جهانگشا از این محل به دارالطنه اصفهان مراجعت نمایند، در آن حدود تدارک معسکر فیروزی اثر را دیده

بناستعداد تمام عازم همدان شده، بدفع این جماعت پردازیم.

بندگان اقدس چاره‌ای جز مراجعت ندیده، از آنجا به‌جانب امدان عود نمودند. در خرابین را گشوده، غازیان را مواجب وانعام ازحد فزون داده، اکثر از نامداران [را] که اسلحه نداشتند، از جبهه‌خانه سرکار خاصه شریفه جوشن رکاب‌خود و شمشیر و نیزه داده قرینه رستم و اسفندیار نمود. چون حسب‌الواقع خاطر مبارک را از سرانجام امباب سفر فارغ ساخت، غازیان عراق و فارس و آذربایجان را بدرکاب اقدس طلبیده، باموازی هشتاد هزار سوار حرار دشمن‌شکار حرکت نموده روانه همدان گردید.

واز آن جانب چون به‌فرموده دارای روم به‌عهده احمدپاشا مقرر شده بود که از دارالسلام بغداد حرکت نموده نواحی عراقی را تسخیر نماید، و مجدداً پولاد پاشا را نیز با موازی هشتاد هزار کس به‌اعانت احمدپاشا روانه نموده بود که آمده به‌یکدیگر ملحق شوند، آن [دو] سردار در نواحی بغداد به‌یکدیگر رسیدند، روانه همدان شدند.

لمؤلفه

چنان لشکری کسی ندارد نشان همه پرزکین و همه جانستان
دلیر و سرافراز و گرد سوار همه نامداران دشمن شکار
ز روز ازل تا به روز شمار ندیدم چنان لشکر نامدار

و در ورود نواحی قلعه مذکوره مصطفی‌خان بیگدلی که فرمانروای آن دیار بود دراصل قلعه مذکور محصور شده، ازاده آن نمود که با سپاه رومیه در مقام مجادله درآید. دراین وقت جمعی از نواحی عراقی که از ریش سفیدان و اهالی آن دیار بودند وارد شده تفریر نمودند که چون مدتی بود در نواحی عراق و درعیان اردوی پادشاه صفوی آیات بودیم هرچند ملاحظه نمودیم که روشنی در چراغ آن خاندان ظاهر شود، معلوم و مفهوم نمی‌شد، سوای اینکه مملکت ایران از دست سلسله صفوی بیرون رفته، و به‌کام عثمانلو و غیره معاندین خواهد شد. اولی این است که با احمدپاشا از راه سازش درآمده، قلعه را به‌تصرف آن داده، خود را از غصه و تشویش برهانید، و هرگاه شاه طهماسب نیز ملط شود در جواب آن عاجز نخواهیم بود.

و آن طایفه بی‌اعتبار از راه صلاح درآمده، کلید همدان را با تحف و هدایای بسیار [برده] وارد درگاه احمدپاشا گردیدند. [پاشا] نوازش و مراعات نموده، یک نفر از رؤسا و خودسوالان (?) پاشا را به‌حکومت آن دیار تعیین و روانه فرموده، خود در حرکت آمده در نواحی درجین ترول نمود.

واز آن جانب بندگان اعلی با سپاه فراوان عازم سرراه احمدپاشا گردیدند، و در ورود ظفر نمود، در مقابل آن سپاه کینه‌خیز ترول نمود. آن دوسپاه گران و دولشکر بی‌پایان در آن شب خورد و خواب را بر خود حرام نموده، منتظر رایات خورشید خاوری و روشنی‌بخش این چرخ نیلوفری [بودند] که ناگاه ظلام قیرگون فام از ورود خورشید چون سپاه کواکب و سیار مخفی و پراز باده غرور روشن و نمایان

گردید.

حسب الامر بندگان اعلیٰ غازیان معركة کارزار سوار مرکان تیز رفتار شده، میمنه و میسره را متانت داده، محمدخان بلوچ را در میمنه و رجبعلی خان را در میسره و محمدعلی خان را در قلب سپاه مقرر فرموده. و امیرخان بیگدلی^۲ را با فوجی از نامداران دلیر و نبرد آزمایان چون نره شیر به دودانگه میدان تعیین فرموده، که در سلاحشوری اشتغال ورزند.

و خود به نفسی نفیسی در میانه قلب با غلامان خورشید لقا اقامت فرموده، در آن روز غماندوز اندیشه به خاطر اشرف راه نداده، به خوردن می ناب و طعمه کباب اشتغال داشت! و مردم چون باد صرصر و یا چون شیر غضنفر خود را به غازیان و نامداران رسانیده، تحریک جنگ وجدال می نمود. مؤلفه

بستند	صف	پردلان	سپاه	دلیران	ستادند	در قلبگاه
صدا	از دم	کرنا شد	پدید	سرافیل	صور	قیامت دمید
علمهای	زرین	به قلب	سپاه	مه سرعلم	همچو رخسار	ماه
زهرسو	دلیران	چابک	عنان	رسیدند	همراه تیغ	و ستان
زنو	گشت	هنگامه	جنگ	پلنگ	ژیان	را بدرید
به پیش	سپه	شاه	زرین	شهنشاه	جم	قدر طهماسب
به زیرش	یکی	تیزتک	تندرز	که از باد	صرصر	بیردی
یکی	تیغ	تیزش	به زیر	نشاند	در آن	دانه های
گمانی	به قربان	خود	داشت	چو ابروی	خویان	رخساره
وزان	سوی	سرعسکر	خیل	که در	چشمان	کوه
بیاراستند	قلبگاه	سپاه		ستادند	چون	کوه

واز آن جانب احمدپاشا و پولادپاشا با موازی یکمد و شصت هزار نامدار رومی دور و دایره سپاه خود را به توپخانه استحکام داده، اراده میدان رزم نمودند. در آن گرمی قتال و وزیدن بیک مرگ بی انفعال، احمدپاشا به فرموده سلطان روم نامه ای برای بندگان صفوی علامات روانه فرمود، مشتمل بر اینکه: چون از قدیم الایام فیما بین ما و آباء واجداد عالی مقدار آن سلطنت شعار رابطه اتحاد و الفت برقرار بوده، و حال مدت چندین سال است که ممالک آنزریاجان و قلمرو همدان و کرمانشاه در تصرف بندگان دارای روم است. ملت من از خدمت اقدس آنکه حالا نیز همان رویدار برقرار داشته، عیب مرتکب مجادله نگردیده، معاونت به مقرر دولت نمایند. والا که کارزاری به روزگار قزلباش در آوریم، که تا انقراض عالم مشهور ساکنین بنی آدم گردد.

چون پادشاه فیروز دستگاه از مرسله احمدپاشا مطلع گردید، نامه آن را در هم دریده اراده ستیز و نبرد نمود. بالجمله بعد از ارسال رسایل و رسل، آن لشکر نامدار کار از اندیشه و تدبیر بیرون دیده، علاج در کوشش و اجتهاد دیده، دل بر محاربه

نهادند و از طرفین صدای کوس و نفیر کرنا و غلغله سواران معركة داروگیر از سپهر مستنیر در گذشت.

در این حال محمدخان بلوچ به جماعت رومیه که در [میسره] سپاه بود، حمله برده، جمله را از ترتیب بینداخت. و همچنین از اطراف و نواحی امیرخان بیگدلی نیز مرگب به جولان در آورده، بر سپاه رومیه تاختن آوردند. و از آن جانب نیز پیرلادپاشا و غنی پاشا و موسی پاشا و عمر پاشا، با سپاه انبوه مانند سیلابه کوه هجوم نمودند. جنگ مفلوبه در گرفت، و سپاه قزلباشیه از حملات دلیرانه رومیه با بر عقب تنهاده در مجادله می کوشیدند. اما اندک تزلزل در بنای ثبات آنها راه یافت.

چون آن زبده سلاطین جهان، آن پردلی از عساکر رومیه ملاحظه [نمود] وضعف و سستی در ناصیه سپاه خود دید، خود را به میرمهدی بیگک توپچی پاشی رسانیده، مقرر فرمود که: توپهای اژدهانشان و خمپاره و زنبورک آتشفشان را به جانب سپاه مخالف آتش داده، جمعیت آن گروه را چون خاک و خاشاک به مصرصر گلوله توپ و تفنگ منقلب نمایند.

مشارالیه عرض نمود: این دو سپاه که در رزمگاه به هم دیدگر ریخته، در قتال وجدال مشغول اند، هر گاه توپها آتش داده شود، احدی از غازیان که در میدان به مقابله اعدا اشتغال دارند، جان نخواهند برد.

نواب اقدسی مضطرب شده، رجعی خان را مقرر فرمود که: با فوجی سواره دست به شمشیر به اعانت خوانین به میدان نشناخته.

دو صف پا فشردند در داوری
کمانها شکستند و فرسود دست
قلم گشته شمشیرهای دو روی
در افلاک پیچید گرد نبرد
وزان گرد در کوچگ کهبکشان
چنان مانده در خاک گاو زمین
زیبکان خاکی هوا لاله ریز
اجل را به تن آشنایی شده
شده کند شمشیرهای ستیز
جهانی شد از کشته بالا و زیر
زهرسو دلیری زتوسن نگون
یکی را در افتاده از سر کلاه
شده نیزه ها راست بر سینه ها
سر سروران گوی غلطان شده
ز تنها سر سروران مانده دور

نه این جست یاری نه آن یآوری
که در آستینی نیامد شکست
زخون یلان شد روان جوی جوی
سفالین شده این خم لاجورد
نمانده ز نعل مه نو نشان
که گاو فلك گشته گاو زمین
زخون دلیران زمین لاله خیز
میان تن [و جان] جدایی شده
ولی مرد شمشیر زن تند [و] تیز
کشنده ز کشتن نمی گشت سیر
کله خود بر ترگشان بر زخون
یکی نیز افتاده بر خاک راه
که سازد تپه سینه از کینه ها
تو گویی که صحرای مرجان شده
زرها برون رفته باد غرور

القصه، آن دو دریای لشکر، چون شعله اخگر در هم ریخته، خاک معرکه را از خود معاندان چون فضای لالهستان و چون معدن یاقوت و لعل بدخشان گردیدند، و از هر طرف از اجساد کشتگان در آن وادی بی پایان نلال چون جبال برافراشته، طاقت بندگان اعلی طاق شده، حکماً فرمود که توپچی‌بانی توپها را آتش داد، و گلوله آن توپ و خمپاره بنای ثبات غازیان قزلباش را از جا کنده، دست نامداران و تن مرگبان در آن معرکه میدان چون خونین کفنان بر بالای هم ریخته، قرار و سکون در سپاه لغزت آیات نماند، بندگان صفوی آیات در آن گرداب هایل ساعتی از روی اضطراب پای ثبات استوار داشته، حرمی ملاحظه نمود که بهرام خون آشام بر سپهر میافام معرکه قتال [بدین صورت] مشاهده، و بدین صعوبت رزمگاهی ملاحظه ننموده.

آخر الامر نسیم مراد رومی از شقه علم اسکندری وزیدن گرفته، و باد فیراق با محزوبی آن پادشاه با طمطراق به جلوه «هذا فراقینی و بینک» وزیده، سرصر هیجا و هجوم مخالفان و مبارزان رومی نهال حیات غازیان نصرت شعار را از بیخ و بن در آورده، بر خاک ادبار می‌نشانیدند و بسیاری به تیغ بیدریغ و ستان جافستان و گلوله بی‌امان غازیان رستم تو امان رخت بهسرای جاویدان کشیدند.

چون رحبعلی خان و حستعلی خان و محمدخان بلوچ چنان دیدند، ناچار طریق فرار بیموده، خود را بدبندگان اقدس رسانیده، جلو مرگب همایون را گرفته، یا جمعی از غلامان خیمه و سرپرده را افکنده، روانه اصفهان شدند. و غازیان عثمانلو تا دو فرسخ راه تعاقب نموده، اموال و غنایم موفور از غازیان قزلباش گردانیده، امیرخان بیگدلی و اللهیار بیگ مقدم و نجف‌خان فارسی ورستم بیگ اردلانی و جمعی کثیر از سرکردگان قتل گردیدند.

واحد پاشا با فتح نمایان معاودت به اردوی خود نموده، کوس بشارت و خوشدلی به نوازش در آورد. و غنیمت و اسباب بیکران که از عساکر قزلباش گرفته بودند برامرا و از کان سپاه قسمت نمود. سوای اسباب و اثاثه و تجملات پادشاهی که فرمود جمع نموده، یوم دیگر با عمده بیوتات و ناظر سرکار خاصه شریفه که اسیر پنجه تقدیر شده بودند، همراه نموده نامهای مشتمل بر موعظه و نصایح پندگان اعلی و فرستادن اسباب متعلقه آنرا، و دادن اصفهان را به آن، و از حدود در جزین تا سرحد بغداد در تصرف بندگان آل عثمان باشد، قلمی و روانه نمود.

و خود از آن نواحی در حرکت آمده، روانه همدان شد. و در آن حدود پولار پاشا را که به امر دارای روم مقرر گردیده بود در آنجا گذاشته، غازم دیار بغداد گردید و مقدمات این فتح نمایان را به پایتخت سریر سلطان محمود خوانکار روم عرض نمود.

۴۶

ذکر وارد گردیدن بندگان صفوی علامات به‌بلده طیبه قم و عرض نمودن سرداران مقدمه رومیه را به‌خدمت صاحبقران

بر مستمعان طریق ارباب فضل و کمال، و مستخبران احوال پادشاهان عظیم‌الفضل، چهرهٔ همایون این‌معنی بدینسان جلوه‌گر است که: چون پادشاه صفوی آیات باسرداران خود و امرا از رومیه شکست یافته، در آن شب فرار نموده پانزده میل راه از سیاه مخالف دورافتاد، از رعب و خوف مصلحت چنان دیدند که اگر به‌سمت اصفهان روانه گردند، مبادا احمدپاشا متعاقب آمده، مانند مقدمهٔ محمود افغان به‌محاصره افتاده، امور سلطنت از دست بالمره بیرون رود.

و بنا بر آن روانهٔ بلدهٔ طیبهٔ قم گردیدند، و در آنجا متوقف [شدند] که سیاه‌استراباد و مازندران را سرجمع نمایند، هر گاه عساکر رومیه متعاقب وارد [شوند] ناچار عازم خراسان شده، پناه به‌سایهٔ چتر اقبال صاحبقرانی برند.

بعد از ورود بدان حدود، ارقام به‌اطراف ولایات مازندران و استراباد و عراق مرقوم نموده، غازیان و ولایات مذکوره را به‌رکاب و الا اجضار فرمود. و اکثر از امرا و ریش‌سفیدان ایلات با معدودی چند که باقی مانده بودند، از روی اخلاص و ارادت عازم درگاه فلک رفعت شدند، و بعضی بنا را به‌سامحه و اهمال گذاشته نیامدند.

چون مدتی بر این منقضی شد، از نواحی اصفهان چاپاران وارد شده، خبر رسانیدند که: احمدپاشا مراجعت به‌بغداد نموده، و خیمه و سراپردهٔ پادشاهی را تصرف نموده، روانهٔ اصفهان نموده است. و بندگان اعلی و رؤسای سیاه اندیشه‌مند گردیده باور نمودند و حمل بر حیل و خدعه نموده قرار دادند.

[در این موقع] میر ابوالقاسم کاشی و حسنعلی‌خان معیرباشی و میرزا زکی‌نندی مجلس والا، که اخلاص و ارادت نواب صاحبقرانی را زیاده از همگان داشتند. [به عرض اقدس رسانیدند که] عرایض به‌دربار صاحبقرانی مشتمل بر وقایع حالات و کیفیت اخبارات رومیه و اختلال اوضاع بندگان اعلی و سایر مواد عرض نموده قلمی نمایند، [و] مقدمات را به‌شکل خوشی به‌پایهٔ سریر معدلت مصیر حالی نموده، که هر گاه چگونگی را بواقع حالی رای جهان آرای صاحبقرانی ننماییم، گاه باشد که بعد از استماع این حکایت در مقام بازخواست درآمده، با سیاه دریا امواج خراسانی جمیع ممالک عراق و آذربایجان را خراب نمایند، و جمیع سرداران و سرکردگان که در رکاب اقدس از این سفر نکبت اثر [رنج] برده بودیم، قتل و اسیر نمایند، و از بندگان اقدس البتسه مکدر خاطر خواهد گردید.

و سخنان بسیار تقریر نمودند، تا اینکه تمامی سرکردگان و رؤسا هر یک عرایض

مشمول بر حقایق سوانحات رومیه و اختلال احوال عراق و آذربایجان و خرم آباد را عرضه داشت درگاه سلاطین سجده گاه نمودند. بندگان اعلیٰ نیز نامه‌ای مبنی بر تسووح مقدمات و تفرقه احوال خود مشروحاً قلمی، و ارسال حضور صاحبقرانی نمود.

بعد از فرستادن [نامه‌ها]، چپار مجدد از دارالسلطنه اصفهان وارد گردیده، عرض نمودند که به‌عنوان جزم احمدپاشا روانه بغداد شده. بندگان اعلیٰ از فرستادن چپار به خدمت نواب صاحبقران نام و پشیمان شده، با سرکردگان خود از نواحی قم در حرکت آمده، عازم اصفهان گردید. بعد از ورود به کاشان یک شب مهمان میسر ابوالقاسم گردیده، از آنجا عازم دارالسلطنه اصفهان گردید.

بعد از ورود به دارالسلطنه مذکور و خاطر جمعی [از] رومیه، بنارا به لاهو و لعلب گذاشته، اصلاً به امور ولایت نمی‌پرداخت.

و هر چند محمدخان بلوچ به پایه سریر اعلیٰ عرض [می] نمود که: هر گاه فرمان اقدس صادر گردد، این غلام به بلوچستان رفته، بقدر بیست هزار سوار نامدار خنجرگذار آورده، علیمردان خان را نیز [می‌توان] مستمال نمود که آن نیز بقدر ده دوازده هزار نفر از نامداران بختیاری آورده، و در ممالک عراق استعداد و جمعیت عساکسر منسوره بسیار است که از خزانه عامره تدارک دیده شود، در اندک فرصتی بقدر یکصد هزار کس فراهم آورده، مجدداً به جهت تسخیر قلعه همدان، هر گاه بندگان اعلیٰ حرکت نمایند، به عون عنایت الهی قلعه مذکوره را به تصرف در آورده، روانه بغداد [شده]، و خاک در کاسه سراحمدپاشا خواهم کرد، هر چند محمدخان از این قبیل سخنان تقریر نمود، بندگان اعلیٰ حمل بر غرض و سرکشی و تمره آن نامدار نموده، بنارا به تعاقب و تکاهل می‌گذاشت!

در این وقت ایلیچان از جانب احمدپاشا وارد، و نامه‌ای [آوردند] مشتمل بر سد سنور [که] از نواحی درجزین الی سرحد بغداد در تحت تصرف اولیای دولت بندگان سکندر اساس خوانکار روم، و نواحی اصفهان و کاشان مع بلوکات در تحت [اختیار] بندگان اعلیٰ باشد. آن پادشاه نیکو خصال از این خبر وحشت اثر بر خود پیچیده، آخر بدین نحو فرمایش قائل و معترف گردید. و ایلیچان احمدپاشای مذکور را تسووش موفور نموده، روانه بغداد ساخت.

و هر چند سرکردگان و سرداران عرض نمودند که: لله الحمد و المنة ایلات بلوچ و بختیاری و قبلی و زرد و غیره در اطاعت بندگان گردون اساس می‌باشند، مقرر دارند که استعداد خود را آماده و مهیا نمایند، که رفته مجدداً با سپاه روم مجادله نماییم، بندگان اعلیٰ به همین سد و سنور مشغوف بود.

چون سرداران سپاه چنان ملاحظه نمودند، اکثر از قبیل: حستعلی‌خان معیرباشی و محمدخان بلوچ و میرزا زکی و میرابوالقاسم کاشی که از جمله مشایخ آن روزگار بود، عریضه‌ای مشتمل بر این به خدمت صاحبقران زمان قلمی و روانه خراسان نمودند که:

اگر نواب صاحبقران بدین حدود تشریف نیاورند، فرداست که سپاه رومیه دارالطنته مذکوره را تصرف [خواهد کرد]، و رفته رفته کار غلیظ و دشمن قوی خواهد شد، و چاره آن به طول می انجامد. چون این غلامان از جمله دولتخواهان درگاه فلک فرسا می باشیم، واجب و لازم دانستیم که چگونگی اختلال احوال رعایا ویرایا را عرضه داشت سنده سنیه اعلی نماییم. و آدم روانه ارض فیض بنیان نمودند.

و از آن جانب پندگان اعلی همه روزه بساط نشاط گسترده، بالالهرویان سیمین ساق به نوشیدن می ناب به صد طمطراق اشتغال داشت. هر چند حکام و مباشرین وارد آستان معدلت نشان [شده]، و به جهت انجاح مطالب و مرام خود عرض می نمودند، احدی پیرامون احوال [آنها] نگردیده، آن شخص مایوس و ناامید به وطن مألوف خود مراجعت می نمود. و اکثر از حکام و سپاهی در اصل اصفهان و توابعات، به فقرا و رعایا جبر و تعدی می نمودند و شب و روز سکنه آن دیار زبان به نفرین نواب اعلی گشوده بندعایی می نمودند. لمؤلفه

چو خواهد که این چرخ پر آب و رنگ
کند مور در پنجه روزگار
سر سروران را کند فرش خاک
بسی نامدار و بسی شهریار
بسی مور گردید مار دلم
بسی سال و ماه و بسی روزگار
[چو] بر کام اولاد شیخان دین
در این وقت گردون ناسازگار
به فسق و فجور و به ظلم و ستم
چنین کرد آن شاه را آشکار
که گردد به کام یکی بی نشان
دلا تا توانی در این روزگار
وسکنه عراق و فارس اختلال احوال خود و تسلط رومی و فرنگی و لزگی را حمل
بر ضعف و ناکامی و ناتوانایی پندگان اعلی می پنداشتند، و اندیشه افعال و کردار زشت
خود نمی نمودند، که اگر طینت سپاه و رعیت برقرار می بود، پادشاهی که از اولاد ائمه
معصومین بوده باشد چرا به ظلم و جور راغب باشد؟

چون افعال و اعمال عموم اهالی ایران به محرمات و فساد شایع شد، این است
که جناب اقدس ربانی رأی آن پادشاه عصر را بر تو منقلب نموده به جور و ستم راغب
می گرداند، و بعد پادشاه دیگر تعیین می کند که نسل تو را از روی زمین قطع نموده،
به دردهای گوناگون مبتلا سازد. و از ایام آدم صفی (ع) تا این دم، تا بوده کار این چرخ
برین بدین نحو بوده، که مردم به کام یکی و هر روز به نام کسی برقرار و مستدام بوده.
پست و بلندی اوضاع روزگار چون موج گذران، و دولت و نکبت زمامه غدار در اندک
فرستی یکسان [است]، هر آفتاب دولتی عنقریب سر به گریبان مغرب فنا خواهد

کشید، و هر شام تیرم روزی در اندک زمانی به سیح فیروزی مبدل خواهد گردید. نه از آن خرم باید بود، و نه از آن درهم، نه از آن شکفته و نه از آن آشفته، فرداست که خامه اجل ناکهان خط بطلان بر نقش هستی این و آن کشیده، بلند و پستی مرتبه شاه و کدا از تندی سیلاب فنا هموار و یکسان است.

القصة روزگاری است پر انقلاب، تا بوده چنین بوده. چون به اراده «قل اللهم مالك الملك» مقدر گردیده که سلسله جلیله صفویه بر طرف و سلسله نادری متصرف گردد. به این تقریب چنین حادثات و واقعات غیر متعارفات به وقوع می انجامد، که عموم عوام الناس همگی رنجیده خاطر و مشوش ذخایر (؟) گردیده ترك خدمات خاندان مرتضوی علامت نموده، دست توسل به دامن جمعی شیاطین خصلتان زده، ترك دین و مذهب و آیین اخلاص و حقوق خود نموده آواره دیار عدم می گردند.

چون سرکردگان و سرخیلان عراق در خدمتگراری نواب اقدس کوتاهی نمودند، و اختلال کلی در ممالک مذکوره راه یافت. و یوم بیوم ضعف و نفاقت بهم رسید، رخنه در امور پادشاهی پیدا شد؛ سرداران نمک ناشناس همه روزه قاصدان و چاپاران رواقه خدمت امیر صاحبقران نموده، بر خصوص ورود موکب اجلال تحریک نموده، نویسند سلطنت و پادشاهی و فرمانروایی در نظرش جلوه می دادند.

و نواب اقدس هر چند حکام و عمال ولایات را می طلبید، احدی وارد حضور اقدس نمی گردید، و یوم بیوم اختلال احوال آن پادشاه والا جایگاه متضاعف می گردید.

۴۷

در ذکر توجه رایات جاه و جلال به دار السلطنه اصفهان و عراق
و عزل نمودن نواب سکندرشان از اوامر جهانداری

چون اراده مالك الملك به امنیت و رفاهیت و تمشیت کارخانه انفس و آفاق، و رفاه حال و جمیعت احوال متعلق گردد، هر آینه حکام و سلاطین ذوی الاحترام و متصرفان کارخانه الهی را مایل به حمیت و داد و آمیزش و اتحاد یکدیگر گرداند، تا از اتفاق ایشان عالمی در مهد امن و امان آسوده و مطمئن [گردند] و شخصی که آثار خلاف و نفاق از آن به ظهور انجامد، در مظلومانه ناکامی عدم به صد حرت محبوس ماند.

برخلاف این، چون اراده ازلی و تقدیر لم یزلی به تفرقه حال جمعی تعلق گیرد، بنای بغض و عداوت پادشاهان و فرمانروایان را از خلاف و نفاق به یکدیگر مشحون سازد تا از اثر نفاق و مخالفت ایشان کشوری در بیدای ناپیدای مشقت و سرگستگی سرگردان گردیده، با شاهد نکت عاقبت در زاویه اعتکاف و عزلت تمکن گیرد. نظم

چو نیکی پسندد به خلقی خدای دهد حاکم عادل نیکرای
 چو خواهد پریشان کند عالمی نهد ملک در پنجه ظالمی
 هرگاه مهتری از قومی اراده آن کند که [قوم را] در زاویه حیرانی و تعطش
 بیابان سرگردانی آواره نماید. ناگاه بلندی اقبال آن را به خاک برابر نموده پریشان
 روزگار و ظلمت شمار ساخته، امیر کشورگیری چون خورشید، خاوری ظاهر نموده در
 مسند حکومت و فرمانروایی متمکن گرداند.

مصدق این کلام حکمت انتظام آن است که چون نوشتجات و عرایض خوانین
 و سرکردگان عراق و آنرو بایجان هم‌روزه وارد درگاه سلاطین سجده‌گاه صاحبقرانی
 گردید، ناچار ابواب خزاین [را] گشوده، غازیان غضنفر شکار و نامداران عرصه کارزار
 [را] از مواجب و انعام و اسلحه و اسباب مالاکلام مستغنی گردانید، و به سرداران سپاه
 و یوزباشیان و مین‌باشیان و الا دستگاه قدغن و تآکید فرمود که: تدارک و مایحتاج خود را
 حسب‌الواقع ببینند، که گاه باشد حرکت موکب سعادت نادری در آن حدود سه‌چهار
 سال در عقد تعویق افتاده، آمدن بدین صوب ممکن نگردد. و غازیان نظر به فرمان
 نواب صاحبقران تدارک خود را دیده منتظر حرکت نادری گردیدند.

امیر صاحبقران مجدداً ایالت خراسان را به ابراهیم‌خان یاد خود گذاشته،
 فرزندان و اعیان خود را وداع نموده، در ساعت بعد باطالع باسعادت به سمت عراق
 روانه گردید. مؤلفه

علم بهر تسخیر ملک عراق بنفش است آن شاه با طمطراق
 از آن شقه رایت نادری فروزان شده چرخ نیلوفری
 چنان روشنی داد بر آسمان که خورشید گردد ز خجالت نهان
 سپاه خراسان پر خاشجوی همه نامدار و همه کینه جوی
 به فرمان آن شاه گردون وقار به جنبش درآمد چو لیل و نهار
 از آن جنبش لشکر بیکران زمین و زمان گشت بی‌خان و مان
 ز طوفان پر جوش و گرد و غبار سفیدی نهان گشت و شب آشکار
 زفر کله خود و ترک ستان زمین اوج بگرفت بر آسمان
 زسم ستوران و آوای کوس برآمد به هم چرخ چون آبنوس
 جرنگیدن سنج و آواز نای به غریدن گاودم کر نای
 هم از گرب گرب سم مرکیان جهان گشت بازار آهنگران
 همان دم برآمد شه کامگار خراسان سپه از پی آن سوار
 همه پر زجوش و همه پر خروش درآمد زمین همچو دریا به جوش
 فروزان شده قبه مهر و ماه زفر شه‌نشا نصرت بناه
 ندایی برآمد به هفت آسمان که شد نادر العصر شاه‌نشان
 صدای کوس شاهی و ولوله نوبت ظل‌اللهی، وافغان مبارزان کینه‌خواه و سهل

باد پایان گردون نورد، آشوب و غلغله در زمین وزمان انداخته، سمند سرعت از ارض
فیعس بنیان بهست دارالسلطه اسفهان با آن سپاه بی پایان عنان همت معطوف فرمود.
و در عرض راه، سوانجی واقع شد که قابل تفریر باشد. تا اینکه در نواحی
چمن بسطام امر و مقرر گردید که حکام و سلاطین خطه دارالمؤمنین استراباد با فوجی
از نامداران و مبارزان قاجار وارد رکاب ظفر شمار [شوند]. درحین حرکت محمد
حسین خان [خبر رسید] که در این وقت بقدر هشت هزار سوار نیزه دار ترکمان و طایفه
یموت از کنار آب گرگان عبور بهست استراباد نموده، و طایفه ای از آن نواحی را قتل
و اسیر نموده، و در کنار آب گرگان تشیمن دارند.

چون مقدمه ورود جماعت مذکور گوشود محمد حسین خان گردید، بدون اینکه
به پایه سریر اعلی عرض نماید، با موازی سه چهار هزار نفر از نامداران قاجار و گرایلی
تعاقب جماعت یموت نموده، در نواحی آب گرگان به طایفه مذکور رسیده، بین الفریقین
مجادله ای صعب واقع گردید، که شکست برغازیان قاجار افتاده، معاودت به استراباد
نمودند.

چون نندگان صاحبقران از استیلاي جماعت یموت مطلع گردید، غازیان سپاه را
به سرداران با عز و جاه سیرده، خود با موازی هشت هزار نفر در حرکت آمده، به ایلیار
تمام روانه کنار رود گرگان گردید.

و از آن جانب سرداران یموت از قبیل محمد علی اوشاق و حاجی محمد، نوروز علی
و خال محمدخان، چون شکست بر جماعت قاجار ناده بودند، دلیر گردیده از آب مذکور
عبور نموده و سکنی داشتند که رفته قلعه استراباد را به تصرف خود درآوردند.

و از کردار فلک عشوه کار غافل، و از باد غرور مست لایعقل گردیده، در ساختن
طرح بزم و رزم اشتغال داشتند، که در طلوع خورشید خاوری که [آسمان] چادر
نیلوفری را در سر کشید، صاحبقران دوران چون شاهین بلند پرواز با سپاه کینه ساز بر
جمعی آن طایفه شیخون آورد.

نامداران یموت چون برج برهوت ازجا در آمده، و اندیشه از آن لشکر ظفر پشه
نموده، از جانین حرص باد پایان صبا رفتار و اندیشه مبارزان غضنفر شمار به نواب
فتنه و آشوب سر به کمره اثیر رسانیدند. و از سحاب آلات حرب، و برق شمشیر آتشبار،
و رعد خروشیدن اسبان و نعره مردان، و انتظار سهام خون آشام، و تکرگ تنگ مرگ
آهنگ، در ساحت مضمار جنگ، انهار جداول خون به هر جانب جریان گرفت. و از التیام
آن جداول و انهار قلمز پر آشوب محن متلاطم گردیده، در ساعت سفینه حیات مبارزان
نامدار غریق این لجه خونخوار گشته، نهنگ [بحر] زخار را ایصال ارزاق متواتر
گردید. نظم

۲- در حاشیه افزود: طهماسب خان جلایر وارد خدمت اعلی [شد] و حسب الامر به سرداری
قندهار مقرر گردید که به اتفاق پیر محمدخان حاکم هرات در نواحی جنب (۱) و جوق نصیر و هرات
اشتغال و روند.

چو دریای خون شد همه دشت و در جهان بر درخت اجل چون نمر
 فرو ریخت باد خزان از فضا چو برگی که ریزد ز باد هوا
 در آن روز هائل مبارزان یموت با وجود اینکه چند دفعه از صدمات حملات
 بهادران قزلباش در آن وادی متفرق گردیده بودند، باز مراجعت کرده، داد مردی و
 مردانگی دادند.

چون در این حملات یک نفر از نامداران گرفتار دست طایفه یموت گردیده و
 نعتیش احوال این سپاه را نموده، [به] آن جماعت تقریر نمود که امیر صاحبقران
 است که چون اجل ناگهان بر سر ظلمت خراسان ظاهر می گردد.

از شنیدن این اسم فرخنده‌فال، از خوف و رعب رگهای قیبال بدون طیش اسم
 سامانی گشاده، خون از پره‌های دماغ جریان گرفت، و همگی آن گروه آفریننده
 تیغ و شکوه بودند، و در طایفه ترکمان اغوزخانی و اوزبک چنگیزخانی به دلیری و بهادری
 طایفه یموت الی آن احدی به عرصه وجود نیامده بود. و همیشه بندگان صاحبقرانی در
 آرزوی خدمت جمعی از آن طایفه بود که در رکاب اقدس ملازم باشند، و ممکن
 نمی گردید.

و در آن روز غم اندوز طاقت خدمه غازی کینه توز قزلباشیه، و اقبال سعادت
 سال نادریه [را] نیاورده، روی فرار به تیار ابدار آورده، روانه دست گرگان شدند.
 و اکثر از آن طایفه که جانی به ساحل نجات رسانیدند، در میان آب غرقاب فنا و گرفتار
 شیوه فلک بی وفا گردیده، طعمه ماهیان و آن رود بی پایان، بر طرف عدم شدند
 و امیر صاحبقران با فتح نمایان و غنیمت بیکران مراجعت به اردوی ظفر شکوه
 نمودند، و حسب الرقم امر و مقرر گردیده، که محمدحسین خان یا جمعی از سرکردگان
 قاجار وارد رکاب ظفر شمار گردیدند.

بعد از ورود بدان حدود نواب اقدس صاحبقران در مقام بازخواست درآمد، که
 خود سرتعاقب طایفه یموت نمودن، و شکست از چه راه بود؟ مشارالیه از خوف و رعب
 نادر صاحبقران عرض نمود که: باقرخان قاجار در حین گیرودار از معرکه فرار
 نموده، باعث شکست غازیان گردید. و به اشاره همایون آن نامدار را به قتل آوردند.
 و از آن منزل در حرکت آمده داخل اردوی ظفر قرین والا گردید، و چند یومی
 در نواحی مذکوره توقف [نموده]، و از آنجا با سپاه نصرت دستگاه در حرکت آمده،
 وارد بلده کاشان گردید.

و میر ابو القاسم کاشی و حسنعلی خان معیریاشی و محمدخان بلوچ، و چند نفر دیگر
 از سرکردگان آستان صفوت نشان اعلیحضرت شاهی، وارد حضور لامع النور اقدس
 گردیده، به شرف عتبه بوسی مشرف [شدند]. و بعد از تقبیل درگاه آسمانجهاد در خلأ
 و ملأ به عرض عاکفان سده سنیه رسانیدند که: «بندگان صفوی تَراد بعد از معاودت
 صاحبقران به صوب خراسان، همه روزه با جمعی از مفسدان بدگیش طرح بزم و جشن
 گذاشته، کینه و عداوت بندگان اعلی را در گوش هوش خود کشیده، شب و روز خود را
 بدان قرار داده بود که: سپاه فراوان و جمعیت بی پایان فراهم آورده، اراده خراسان